

الشعر كاره حسنه و قديره

نسخه بلاغت و كيمياء فصاحت يعنى

بيان التواريخ

من تصيف مولانا و مرشدنا و مقتدا عارف و كامل حضرت شاه محمد عظيم الله حسنه
عزیز چشتی و قادری و سروری معروف به جناب نشی شاه محمد و لایت علیخان حسنه
ولایت بلخ قصبه صفی پور ضلع او ناؤ (خلف حضرت نشی محمد عظیمی بجای انصار حسنه
علیه سیر نشی شاه اوده) حساباً و فرمایش منظر ریافت مخزن سعادت شاه فیض خادم
شاه دوش علی صفا خلف جناب شیخ مصاحب علی صاحب جم صاحب سجاد سلطان احمد
زید العارین حضرت مخدوم شیخ سارنگت س سه اعزیز اتمه بجوان ایف ضلع و کیک اوده

بسم سی جناب شاه احسان خادم عرف حاجی محمد احسان علی صفا

دکتر قومی در کس قصبه صفی پور ضلع او ناؤ

بتمام حافظه من الدین پشت

ابوالعلی اسیم پیرا گره من چھاپی گئی

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

وصلی اللہ علی سیدنا محمد وآلہ وسلم

پس از نیایش کبریا و ستایش حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وعلیٰ آلہ بالتجته و التنا
بیچ شناس ناچیز فقیر محمد عزیز اللہ عزیز عرف محمد ولایت علی ولایت
بن نشی محمد محیی علیخان صلی پور مسکن خاک باسے ارباب سخن سنجیدست سخن
سرخان کتہ شناس التماس سے کند کہ اگرچہ فقیر تاریخ گوئی شبوہ نساختہ و کتبہ بیان پر خا
الابحکم انهم فی واد یصمون گاہے بالطبع و گاہے بالامثال قطعات تاریخ
ہم ہوزون کردہ و میکن چنانچہ پارہ در دیوان اول و لختے در دیوان ثانی فراہم آورده
بودین ہنگام ہوا از کسر بچھیدا کہ جملہ قطعات را از ہر دو نسخہ دیوان علیحدہ کردہ
بیانات چندہ با یک اوراناز نگاشتہ اوراق مجموعہ را بحسب اعداد بہ بیان التواریخ
نامید و تا یہ تخمائی کردہ کہ در آخر دیوان آمد و بود و از انجا بر آورده ہم در خاتمہ این رسالہ
مندرج کرد متوقع است کہ اگر دست گفتہ شدہ بر عاقل خیر کہتند و اگر بدست
در سخن بنیند چشم فرو پوشند بیان اول ہر گاہ بعد غدیر لکھنؤ شتافتہ و شریف صحبت
مولانا محمد آدمی علی شاک در یافتہم ایچہ در صحت تاریخ از افادہ او گوشش آرد م
تختش ایست کہ کسر تاریخ ہر واقعہ جز بود بیارات صبر کہ سامعے

یا نظم پس اگر چیزی که ازین اواخر مصرع تاریخ باشد سبحان الله اگر بنا شد تاریخ فی نفسه
نیف ضروریات مذکوره تمام میباشد و نزد سخنور نصف شاکست استانش نه سزاوار گویش
بیان موعوم چون از ضروریات مستحسانات ترقی کنند مشکلات تاریخ است مشکلات
آنست که ضروریات را نگاه داشته مصرع تاریخ در حمله یا منقوطه گویند و از هر مصرع تاریخی
برآرد و اطرافش مجموع قطعه را هم تاریخ مقید کنند یا مصرع در نه فقره از اطراف برآرد
که از ماده تاریخ خالی نباشد یا در مجرد حروف ماده قائم کنند یا لفظی و معنوی گویند
یا علاوه اینها صنعتی بکار برند میان چهارم مصرع تاریخ متضمن ضروریات باشد
یا ضافه مستحسانات محتوی مشکلات هر سه گونه چنان باید که از تعقید و
علاق و ترکیب نامر بوط و بعید الفهم و بندش نامستحسین و مثل ان برابر باشد و اصل
هر کلام مبنی بر این قواعد است و این از ضروریات اصلی تاریخ ضروریات است
میان اینچشم اعداد و ابعاد اجمل گویند به ضم جیم و فتح میم مخفف و مشد دو آن برد گویند
اول زبر و ثانی و هم بفتح موحده که جمع زبر است بکسر اول یعنی کتابها و صحیفه ها و پارچه هر چیز
و این قاعده معروفست که اعداد مشهوره حروف بشمارند دوم بیند بفتح موحده و تشدید
تحتانی کسیره و فتحی ثون که لنظ مفرد است و بیانات جمع یعنی جملتها که روشن و روشن
کنندگان و گویان صادق و در اصطلاح تاریخ آنست که مستثنی را از اسماء حروف دور
کنند و باقی را بحساب زبر بشمارند مثلاً مسماة الف یعنی خطه است یک عدد دارد
و سمش یکصد و یازده پس مسماة اش و دور کرده یک صد و ده عدد گیرند و بدین
حساب همه اسماء حروف که دو از ده است یک عدد در ده ان همین است با تا
ثما خا خا ز ا ح ا ف ا یا ا اگر تاریخ اعداد زبر بیند اسم هر حرف بشمارند آنرا کتب بصریه
گویند چنانکه از الف یکصد و یازده عدد بشمارند اگر اسم هر حرف را نوشته هر حرفش
را بحساب زبر و همیشه جدا جدا بشمارند کتب بصریه گویند چنانچه از الف و صد و شصت

بندار الا اگر بر واقع نمیز بود پاکیزه باشد سوم اینکه مصراع تاریخ نبی تعجیب و تخریب باید که این
 هر دو عمل اگر چه بنا سمیت واقع شود شاد و تاریخ شادی یک عدد کم افتد و گویند که از سر
 این ساط گفته شد الا از ناشس و تخریب فکر خالی نیست و آنچه از تعجیب و تخریب هر خاص مصراع
 تاریخ یا بیست به صنایع لفظی یا معنوی مثل دو معنی و غیره بیارند ازین مفهوم معجزه
 خواهد بود و ان بجهت خود بنامیت عمده تر و لطیف تر میباشد چنانکه خسرو علیه الرحمه
 در وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم گفته

گشت خسرو که در زور یار گشت جان زوین رفت وین زوینار گشت

و در تاریخها که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم صحابه رضوان الله علیهم و اشال آنها
 از آوردن تعجیب و تخریب چاره نیست الا اگر بعضی و دیگر نظم نکند لطف ندارد و بعضی از
 اساتذہ بر خوبی کلام و بدیه نازک کرده تاریخها و دیگر که موقع مهوری ندارد همچنان
 گفته به شاعری گفته

از حوض لطیف آب بگیر

درین مصراع علاوه صنعت تخریب لفظ لطیف به لطف آورده که در صنعت حوض نیز واقع
 شده و بر نام بنی حوض که اواب است ابد جان بود نیز مجاز است و همچنین عالی
 گفته مع زینت خانه بیرون کن گیس را

و سببیکه از مورخسان که نامش معلوم نیست در تاریخ خود گفته است تخریب به جا الحقیقه
 ضروری است تاریخ عمده جز این سه چیز که مذکور شد نباشد بیان دوم مستحکات
 تاریخ آنست که تا زعم و مراعات التظیر و جز آن در مصراع تاریخ بیارند چنانچه درین مصراع

مع وضو نموده مسجد کین نماز ادا

علاوه تاریخ و مشهور نماز و غیره مراعات آورده وین خود از ملزومات هر کلام است شریف

از مصر عد اول سنه جلوس اکبر شاه و از ثانی سنه ولادت شاه زاد سلیم بر سے آید و چون
 یاسنج چه قصیح و بے تکلف گفته است پس اگر از ضروریات بود سے ترک التواش از
 چین پاکیر گویان صورت نمے بست و وینست که مولانا محمد ادری علی اشک علیہ المغفره
 که علامه روزگار بنو دویم شاعر و هم شمار و محقق و آموزگار بر شیعی اشارہ فرمود و اگر از ضروریات
 بودی لا محاله ارشاد فرمودن سے و هر که بدو چندین تحقیقاتش از چین امر سے ریکت کا علم
 پندار دگویم ع این چه وصفت است او خود شنس آگاه نیست

روم اینکه موجود ان قواعد اساتذہ متقدمین اند یا متاخرین متقدمین را ما شمس صد و شصت
 حسینی سبب کی گنجایش اعداد مصر تا پنج با ضروریات گفتن دشوار بود درین
 کاوشن چگونه افتادند سے زیرا که هزاران اسد و غیر سبب و چشم بدو صد و سه صد و چهار
 صد میرسد و در باقی اعداد گنجایش مصره حال در غالباً از سنه که بتاریخ لفظی پس کرده
 چنانکه صدی رحمة اللہ علیہ در گلستان و بوستان و زمانہ محمد عیسی در سکندر نامه بجز
 و عجب نیست که در دیوانہا سے ایشان ہم چین تا چندین باشد و همچنین حافظ رحمة اللہ
 علیہ بعض مقام پاره مصر آورده و در بعض مقام تاریخ لفظی و متاخرین گنجایش یافته
 اند الا بنویز که یکبار صد و یازده چیریت صد اسم چنانست که خوا اعداد و شنس ازین
 بجزی اذ به تراست یا برایش یا اندک کے کہ مثلاً ذوالفقار حیدر افتخار حیدر غضنفر حسین
 عیاش الدین عمی الدین مرفعی خان بلال الدین نظام الدین رضا علی ذامثال اینها اسم
 که دو سه حرفت از حروف است او در خواهد بود مثل غا بد گشت وقت وزن مزید بران پس
 کلیه نمی تواند شد سوم اینکه اگر مور سے مصرع تاریخ عمده با واقعہ ہم رسانید و نام صاحب واقعہ
 در ان وزن نگنجید سخنور شصت خواهد پسندید که بران خط کشد و بر خاش اندازد که فکر صاحب
 جانگنی دارد و چهارم اینکه بعضی از واقعات بدو اسم تعلق دارد مثلاً شصت حسین گنبد
 مرشدنا حضرت محمد خادم صلی محمدی ساخت لیر از یک اسم واقعہ نام نمی شود و اگر هر دو

و سر عدد حساب از دیوانی قس علی بن ابی بمان ششم تاریخ صوری و معنوی است
و معنوی است که سنین هجری یا جز آن هر آنچه منظور باشد که با الفاظ در مکتوبه مذکور
سازند و فکر که بکار برده که از اعداد حروف هر همان سنین است پس در بر این
شماره در این تاریخ و اعداد ترک کرده اند و متقدمین معجز بودند که گنجایش یافتند و
کنون که مکتوبت نزد فقیر اگر چه تاریخ صوری و معنوی باشد از آنرا از هر سه ضروریات
حالی بود خوبی ندارد و همچنین تاریخ نادرستی از اقسام تاریخ است و حسابش آنست که در
اسما اعداد و اشیاء چنانچه شد سه عدد دو واحد که است بلفظ یک مبدل کرده
سی عدد گیرند همچنین تاریخ و ایزه قسمی است اما شش و بیانش تفصیل در این
دائرة و پاره در مضامین تاریخ و ایزه در این کتاب است که از آنرا فقیر که شش عدد از آن
مطبوع نیست و طول و در در خیال نداشتیم که در فقیر تاریخ بر حسب اعداد مشهوره که در
بر اسک در یافتن سنین است و هر گاه در پیوندها و در عرض اصلی وقت افتاد لطفت
وست رفت و فقیر درین هر دو قسم فکر نکرده است و تاریخی نگفته بمان هفتم اگر نام حساب
و اعداد گنجایش وزن مراعات یا کنیه در مصر تاریخ بیانند حیثیته که خلیه در ضروریات
نیفتد و خوبی است حاصل کلام است زود از مستحاث است و اگر گویم که هر
و تاریخ بے ان نام نمی شود چند وجه معنوی و مقبول نیست اول آنکه تخصیص این معنی
الے آن در تاریخ سه ساله از تقریر نگذشته و صاحب خزانه عامه تاریخهاست که از ان
از خود و از دیگر شریک اسم صاحب واقعا آورده است و دوستی را مثل مرزا بدیع زهی
و نیجی کاشی از نسخه گویان پرس تاریخ و معانی منقول کرده و ستوده که قصه ساید
در حقیقت در صنعت تاریخ گفته اند به یک بیت از تفسیر حسین مروی که نوشته است
مذکور میگردد

نور احمد از بی جا و حسب حال شریک گوهر محمد از محیط عدل آمد بر کتار

شیخ محمد فاضل اکبر آبادی در مخبر الوداع ص ۱۰۰ گفت ع

خرد گفته علاء الدین مجد و سب

سند صد و پنجاه و سه هجری و درین تاریخ و او در کتابت محسوب است بیان نمود
میر غلام علی آزاد علیه الرحمۃ در خزانه کلامه مصرع تاریخی از شاعری در وفات میر سیدی کاشی
آورده ع ایما سخن چو کوه سببی جان داد

و بعد نوشته چنانچه نماز که همزه که بعد الف سے آید مورخان فرس اکثر او را بجای
الف دانسته حساب کنند چنانچه در ترجمه تاریخ نعمت خان عالی گذشت که همزه التفار را در
تاریخ ع نحو جایز کرد این التفار را کتب

محسوب ساخته و گاهی حساب نمی کنند زیرا که شکلی از اشکال حروف تجمعی ندارد چنانچه
در تاریخ میر سیدی که مورخ همزه ایما را محسوب ساخته و مورخان عرب بر عکس این
عمل کنند یعنی اکثر حساب نمی کنند و گاهی کنند وقت ضرورت مثلاً تاریخ از قرآن یا

حدیث یافته شود میر عبد الحلیل بگرامی تاریخ جلوس محمد فرخ سیر بادشاه مطابق سنه
۱۰۱۰ و عشرين و مائة و الف یور شفا من لیشاء یافته و همزه ایشان را حساب کرده
تقریباً کلامه بر نقادان نکات نشرو نظر پوشیده نیست که پرداز عجایب میر آزاد

علیه الرحمۃ طرفها دارد و شرح میخواند افعال فقیر به تشریحش می پردازد تا توضیح شود که
باصول کلامش بر تعدید همزه دال نیست و مقصود فقیر تحقیق است نه انکار و آزاد
علیه الرحمۃ مرآة اباب سخن است پس از و اعراض نتوان کرد و غرض همین قدر است که هر که

از بیانش با ثبات عدد و همزه احتجاج می نماید و فقیر در طرز تقریرش غرض ناکرده سراسر
حرف میزند متوقع که نکته و مان خرد و سنج میزان تامل بسیند که اولاً همزه بعد الف را حاصل
میفرماید و از دیگر همزه سکوت میکند و این صاف ظاهر میشود که اگر تعدید همزه را جوازی است

بعد الف است و این تخصیص و حجه ندارد و اگر داشته باشند تا نیا اکثریت همزه

بیاورد اگر چه مصرعه در نوشته موزون گردد شمار تا پنج از بحر می محال است نیم اینکه مجرد مصرع تاریخ
گفتن و پس کردن قاعده نیست و همه پیشینیان و پسینیان مصرعه تاریخ را بطرز قطع
یا مشنوی موزون کرده اند و می کنند پس اختیار این امر بهین فرض است که نام صاحب
واقعه را یا صنعا تشش یا تخلص خود یا اشغال آن را بگوید کنند زیرا که این همه فروع واقعه است
و در یک مصرعه نمی آید گنجید حاصل اگر در مصرعه تاریخ بضروریات ممکن باشد از استحضات
است و در آن ضروریات نیست که تاریخ بدون آن تمام نشود و ناقص باشد در دیگر مضون
باید آرد بیان هشتم در اعداد کتایت حروف معتبر است نه تلفظ پس و او محدود
را مثل خواب و خوشش و خویش و نورش محسوب کنند حروف مشد در ایک حرف
شماره ندارد سیم ذات الله صیغه نقص روان دارند و هر دو لام را محدود کنند شاعری

گفته ع الهم بود یک الف دیا و در الوام

و الفاظ عربی را که تصدیق بلام باشد در صورت ادخال الف لام بدو نام نگارند چنانچه عبید الخطیبت
و استغنی و انیل و سیم ذات را بحال خود دارند و الف محدودده را یک الف انگارند
و همزه منقح را به ثاء بنیازند که شکل از اشکال حروف تخی ندارد و عبارت عربی باشد
مثل لیس کمشه شتی یا در کلام فارسی مثل آئی که صیغه واحد حاضر مضارع است
از آمدن یا در زبان اردو چنانچه بهین صیغه که صیغه هو احد غایب صنی مطلق است بر یک
موند و در املاک عربی اگر حالت رفعی دارد لب او نوشته میشود چون جل ثناوت
و در حالت نصبی بالف چون لام حصه ثنا عا علیک و در حالت جر می بیا چون
اصبحت بنا یتا و چون دیگر حروف با هیچ حرفی در زنگارش پیوند نمی یابد
و این امور دال است بر عدم استقلالش شکل خود و بجای خود و هر که رعایت املاک
عربی میکنند بهین قاعده که گذشتت اعلام مگر به عربیه را و او می نگارند چنانچه بهاء الدین خطا و
وضیاف الحسن و هر که آرا مقدم نمیدانند فارسی مجرد به همزه می نویسند بر دو نوع مرسوم است

این طرز نگارش با بتنادنی ارند و اطمینانے ازان دست ہم نمیدهد و اگر نیک
 بیندیشند نتیجه که از بیانش حاصل می شود نیست که همزه را وجود نیست و اگر
 نیست در بعضی بحث است و ضعف بحث مصرح کرده شد عمل بعضی مثل
 نعمت خان یا میر عبد الجلیل رحمة الله علیه خصوصیت بمقامات خاصه از و دفتر
 مشائخ چند بر اثبات این مدعا هم از خزانه عامه پیش میکند مصرعه تاریخ
 حق داده عجب خزانه نعمت

سند ششمین و اة الف ایضاً بلبل گذار حجت صائب عالی مقام به
 سند ثامن و الف درین هر دو مصرعه که خود از میر آزاد است همزه خزانه و عامه و صائب
 بعد الف محسوب نیست و اگر گویند که مراد میر آزاد همزه ایست که در آخر کلمه بعد الف
 بالقطع باشد گوئیم که در عبارت خزانه مطلقاً همزه بعد الف است هر جا که باشد و
 هر که همان مقصودست بندارد باید که بدلیل واضح از عبارتش ثابت کند الگه وجه
 تخصیص ابا سنادا سنده محکم سازد و دیگر اینکه همزه بعد و او نیز همین حال دارد چنانچه
 درین آیه **وَمَا مَسَّنِي السُّوءُ** و همزه بعد یا نیز چنانچه درین حدیث **نَعْمَ الْيَتِيمُ الْجَاهِلُ**
 و میر آزادین هر دو با وجود ضرورت ذکر و با وجود تقاضای مقام سکوت کرد همزه
 بعد الف را خاص فرمود این امر صاف دلالت میکند بر تخصیص تاریخ میر عبد الجلیل و نبود

مشائخ دیگر بر اسرار حروف مصرعه تاریخ از عا کے
 نحو **ج ب ا ز ک ر و ا ی خ ا الف ا ک نین**
 سند نهمین و الف مصرعه تاریخ از حاکم لاهوری
 رفت تاریخ بعالم باقی

سند نهمین و اة الف درین هر دو مصرعه همزه جازمه و تاریخ بعد الف است
 و در حساب نیست مصرعه تاریخ از ما میر اکبر آبادی

بعد الف را در شمار بقرس منسوب می کند و بجز یک مصرعه نعمت خان عالی سندی نمی
 آرد و حکم اکثریت تقاضا میکند که درین مقام مشابه چند از کلام اسامه نگاشته و آن
 امثله که از گفتار شاعر نبودند تا اکثریت بی ثبوت پوسته و بالفرض اگر همان
 یک مصرع عالی پس کرده شود او خود بدان قاعده مقر نیست و میگوید
 نحو بسیار کرد اینها التماس کنین

ازین گفتار نفی دیگر مقامات صاف اشکار است و نحو علمیت که بدان اعراب
 کلام دانسته شود و معنی قصد هم آمده و معنی برگردانیدن هم آمده چنانکه در منتخب است و نزد
 قیصر در اینجا معنی قصد و برگردانیدن است یعنی قصد تکلم در اینجا بالتحصیل همین روایت است یا برگردانیدن
 قاعده معینیه یعنی تعدید همزه چنین اقتضا کرد و عالی بحال بلاغت جا که گفت باقی نگذاشته
 است و بیانش در آن است بر اختیار عدد همزه به ضرورت و محوری به خلافت قاعده معینه
 و لطافتی که در تشبیه تکمل است الف و کل حمیده همزه به نسبت اندام و اما در عروض
 بعینش نهانست شایسته آفرین است و هرگاه علت تعدید همزه در مقام مختص
 و معذرت قایمش بدین خوبهاست بالعموم سندی نشان کرد و تا آنجا عمل شعراست
 عرب تبرک تعدید همزه در شرح همین قطعه تا پنج اول باطلاق بزرگاشته و درین مقام
 اطلاق را با اکثریت تغییر داده و نوشته که چون تاریخی از قرآن و حدیث پابند بشمارند و
 این هر دو قول تناقض است و با وجود تناقض هیچ مشابهی از کلام شعراست که عرب
 باثبات نیارده و نه نام شاعری نگاشته که فلان سخن عرب چنین کرده است و غالباً اگر
 مشار و ریاد و داشته نگاشته و بخرد عمل علامه عبد الجلیل علیه الرحمه در صورت خلاف کافی نباشد اگر چه
 مسلم الکفریم و تسلیم ما هم قلده نمی بخشایم یکی از سخن سخنان فرزانه پذیرا نخواهد کرد که مستزادیه مستزادیه
 یکی باشد التخصیر میرزا علیه الرحمه بکلم احتیاطاً بدانگونه سخن برانده است که هم شمار نعمت خان بجای خودمانند
 هم سوخ میسر می کشی خورشید از صبح برودن برودیم حساب میر عبد الجلیل علامه مستند گرد و لا حیرم

سنه الف و ثمانین این قدر امثله درین مختصر پس است و شنیده بودم که جناب بی بی
 زهرا امام شهید آباءوی رحمه الله علیه رساله و اثبات عدد هجزه بزرگ گاشته اند روز نگاری در آن
 فحوص بودم که گران رساله با سند و اسناد مسلمه موقع باشد بر آنچه نوشته ام نظر بر کشم
 بعرض از تحقیق است نه از بزرگی و سخن پروری تا آنکه دست آمد چون از آغاز تا بنجام دید
 شد بجز عبارت میرزا که بالا گذشت است سندی یافته نشد لاجرم آنچه نوشته بودم به استوار
 است و جناب مولوی غلام امام شهید در شروع کتاب ثابت کرده اند که هجزه در از کتابت
 ناقط نباید کرد و زیاده تر بهرین باب سخن رانده درین باره فقیه نیز هم رنگ و هم زبان ایشانست
 کلام ایشان درین معنی استواری تمام دارد هر که هجزه را از کتابت ساقط میکند مسلم نیست
 اگر گویند که حروف مکتوبه بعد و پیش عدد هجزه هم باید شمرده جواب این سوال و
 بی استقلال او بجای خود و پیش شکل خود با امثله در مابقی ملاحظه بپذیرد و بیان دهم شایسته
 ثمرات و جنات و کلمات و امثال آنرا بجمع در رسم الخط قرانی بے الف می نگارند
 لاروضات الجنات در یک مقام بالف آمده و لفظ غدات و جنات هر دو در دو مقام
 و او بعد جم مر سوم است و در دیگر عبارات عربی هم بالف می نگارند و همچنین تا
 آخر اسما و مصادر مثل نعمت و رحمت و جنات در کلام مجید گرد نوشته می شود و شکل با سه بود
 لا درین آیه فروح و ریحان و جنات نعیم بر من در از آمده و همچنین درین آیه ان شجرات
 الزقوم و در دیگر عبارات عربی هم با همچنان مدور می نگارند یادانشش را شکسته می کنند
 پس در آیات قرانی رسم الخط هر آیه علییه ملحوظ خواهد بود و در جزان اطلسه مر سوم
 اگر مورخ در عبارت تے رسم الخط قرانی اختیار کند غالب که درست بود زیرا که اصل رسم الخط
 قرانی و اطلسه دیگر هر دو از عرب است و عدم جوارش را او بیست و هر گاه در
 قران هر دو اطلسه موجود است هر یک صحیح است اگر ترکیب جمله مطابق جمله کلام مجید باشد لا و
 همانست که اکثر بود و هر گاه لفظ پدیا مثل او هر اسکے که در آخرش الف باشد مضاف خواهد

حیف نہ تھے پا کر اودہ شاسنے

سنہ سبع و سبعین والفت دہائے بعضی دووم و شاسنے زنبوب ایشان ہر دو
تخلص پسرو پدرو وزن مصرع مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع مصراع تاریخ
از شیخ فیضی سنہ تصدو ہشتاد و نوشتہ

این تاریخ نقلی و معنویست مصرع تاریخ از سعید انسے کیلانی

شاعر سدی سنجیدہ شاہی رقم زور روزگار

سنہ تسع و عشر والفت جاتے کاشی راجا گگیر شاہ بزر سنجید سعید تاریخ گفت
و بالترتیب در تاریخ سعید اسے کیلانی ہمزہ سنجیدہ بحساب در بنیاد قائل و افہم اکرا
چار مثال ہمزہ مقطوعہ بعد الف دو او از مشاح ابوابچ نوشتہ میشود این
ہر بہار از گفتار شعر اسے سلم است دو ربیع یکے ہمزہ محو بہ نسبت حسین مروی
مقدم ہووے افزو زیب شد اگر لو لور لافزودو سے زیب در شاہوار

از مصرع اول سنہ تصدو شخصت و سہ و از مصرع ثانی سنہ تصدو ہفتاد و
ہفت برے آید یکے براسے جلوس اگیر شاہ است دیکے براسے ولادت شاہزاد

سلیم عماد الدولہ ابوطالب وزیر شاہ عباس

رفت چون شیخ زوار فاسنے گشت ایوا سے جنائش ماواسے
دوستی جت زمن تاریخش گشتش شیخ بہار الدین واسے

سنہ ثلثین والفت و شاعری دیگر کتابے زر نظم و نشر نوشتہ و از ہر مصرعہ ہر فقرہ
تاریخ جلوس اورنگ زیب بر آورده یک بیت از ان نوشتہ می شود و این در لغت

سے سار حلم و سخا و مہ جمال و کمال پناہ تا جور ان کا آسمان ندیدہ چنان
از ہر دو مصرع سنہ یکزار و شخصت و ہشت برمی آید تاریخ مسجد از شاعری دیگر

بشار کعبہ شاسنے عماد ابراہیم

ہجرت حافظ رحمت اللہ علیہ

فکاک جلیہ کشش شاہ نصرۃ الدین باد

بالجملہ در صورت اختلاف اعداد بقاعدہ املاد اختیار مورخ در شمار خواہد آمد بیان دو از
یاسے تختانی را کہ در آخر اسجا و مصادر عربی یہاں شد مثل تقوے و تنگی و تجلی
و معنی و مصلی و امثال آنها در فارسی بالفت ہم معنی نگارند پس اعداد بقاعدہ املاد اختیار
مورخ خواہد بود املاد ترکیب اضافی مثل زوا و التقوے یا نیز التجلی تغیر تختانی بالفت
بے سند استادی مسلم صحیح نخواہد شد و در امثال عیسی و یحییٰ و در بسیاری الفاظ فارسی
ہم تبدیل املاد جایز نداشتہ اند بیان سیزدہم کاف مقطوعہ عربی و فارسی کہ در منش
بصورت اسے ہوز شکستہ یہاں شد بر خلاف موصولہ و مخمبین پاسے موحده و نون
لفظی علیحدہ و حرف چہ کہ بر اسے استفہام و تعظیم و غیرہ می آید بہ پنج عدد و زیادہ شمار محسوب
مے شود بقاعدہ کتابت و پاسے موحده زیادہ مضمومہ و مکسورہ و پاسے مفتوحہ معنی و
و نون لفظی بمصادر فارسی و افعال فارسی متصل نوشتہ مے شود و نون لفظی باسما کے
عربی و فارسی اتصال نمیآید و پاسے مفتوحہ باسما کے عربی و فارسی موصول نگارش
مے آید الا گاسے مقطوع ہم معنی نگارند و این املاد بیشتر در کلمہ یہاں شد کہ مصدر
بیشوشبہ بود چنانچہ درین مصرعہ

بہ بندام تکیہ زدم مرغ و انارا

و اگر ضرورت تاریخ بود از ہر اسم کہ خواہند متصل نگارند حسین مروی در قصیدہ مذکورہ
بالا گفتہ

و ایہ ایریسار از جہان کے فصل سبزہ با گل ہنر بان گوہر بولولو کردہ بار
از ہر دو مصرعہ ہمان سنین کہ در بیان نیم گذشت بر مے آید بیان چہار دہم ہر اسمے کہ
در آخرش الفت یا واو باشد ہر گاہ یا کے تختانی معروف یا مجہول بر اسے نسبت یا

بسوس کے دو الٹ بکتابت درمیان خواهد آمد چنانچہ ہذا الامریا ہذا المحدثی یا علی ہذا
 القیاس بیان یازدہم در فارسی نام سے فوقانی و در آخر اسما و مصما و عربی و دراز نوشتہ
 می شود مثل نعمت اللہ و رحمت اللہ و رحمت و انثال ان الاتا بے صلوات و
 زکواۃ کہ بقول میر عبد الواسح گرد باید نگاشت و بعضی در ترکیب انصاف نے عربی مثل
 ختہ الفردوس یا صاحب الشفاعہ بر عایت الاسے عربی نام شکستہ بصورت ہا کے
 ہوز نے نگارند و این نزد فقیریم اولے تراست چنانچہ صاحب مجملہ الواصلین و در تاریخ نوشتہ
 یکے رحمت الحق و دیگر رحمت اللعے و در اول سنہ دو صد و نو و در ثانی سنہ دو صد و
 نو و چہار بر آورده و بعضی بالتخصیص و عبارتہ عربی نام سے دراز نوشتہ اند و شمرده شیخ
 علی احمدی کے از صاحب دلائل در صحبت جہانگیر بادشاہ بود این بیت حضرت حسن و ہدیہ
 خوانند شیخ علی احمد از غلبہ حال جان دادہ

ہر قوم راست راست دینے و قبلہ ہے من قبلہ راست کردم پرست کجکلا ہے
 مولانا حسن نقشبے تاریخ گفت سع قال لے مات و ہو فی الحال ہو
 سنہ یکہزار و ہیزدہ و مولوی محمد فائق کہ از قافلان این جوار بود در تاریخ مسجد گفت
 سع تاریخ گفت خضر کہ قد قامت الصلوات

سنہ یکہزار و دو صد و سہ الا نزد فقیر این اظا بالعموم قابل سند نیست البتہ در حالت
 مجبوری و انچہ اکثر است اولے تراست و نامے کہ در آخر اسما سے عربیہ ہا کے محتفی
 خواندہ میشود و لاجرم در نگارش ہم بصورت ایما شد و مقطوع باشد چنانچہ زبده و عمرہ
 و زایدہ و موجودہ یا موصول چنانچہ خلاصہ و علامہ و عاقلہ و معقولہ و چون انجمنین کلمات مضنا
 سے گرد ہتا سے فوقانی خواندہ میشود لیکن در املا بدستور بہا شد و چون بضاف الیہ می شود
 بیخ تغیر نے یا بدو بعضی الفاظ چنانست کہ فدرسیان آخرش را گاہے ہتا سے فوقانی
 خواندہ اند نوشتہ گاہے ہا کے محتفی ہ نظام رحمت اللہ علیہ کہ ہا گاہے ہ

الامورخ اگر بنگار و درست باشد حسین مروی
 مژده که مو بود و زشته اول است گفته اند مصراع اول چو آب
 از دین مصراع ابیات هم مولد سوزاوه ثانی بیاب
 از هر دو مصراع اول سینه نهصد و هفتاد و هشت برای ولادت سلطان سلیم و از هر دو مصراع
 آخر سینه نهصد و هفتاد و هشت برای ولادت سلطان مراد و از هر دو مصراع حساب از هر دو مصراع
 این گنبد به یاد بنا سعاد است

سینه یک هزار و دو صد و هفتاد و هجری و بعد با سه تختی حذف از کتابت رد اینست
 چنانچه کرده است و گفته است و همه است و زمره است الا در شیوه صورت هم گاه
 بسبب وزن شعر رعایت قافیة با و الف هر دو از کتابت و قرارت می افتد خواه
 حافظ رحمة الله علیه

بر و بکار خود اس و عظامین چه فریاد است
 مرا فداه دل از کف ترا چه افتاد است
 پس اعدا و تالیخ بقاعده امل خواهد بود بیان شاهزدهم سجاد شیطان و
 امثال ان را در قرآن مجید بے الف نگارند و در دیگر املاک عربی و فارسی بالفت
 پس در عربی بهر دو نوع و در فارسی بالفت محسوب خواهد شد برخلاف رحمن که در
 فارسی هم بے الف اولی تر است چنانچه در غیث نوشته الا خواه حافظ رحمة الله
 علیه در تلخیص رحمان لایبوت الف را در حساب داشته نه هفتاد و هشتاد و شتر
 بر آورده و نقد بلام جاریه شصت و پنج عدد در شمارش آید زیرا که لام سوم در کتابت
 مرسوم نیست میر غلام علی آزاد بگرامی کردند شمیدنا کسان سید انا سده
 سده احدی و بعین و اة و الف و در مطلع قصیده حسین مروی که بالا گذشت نیز
 بعد از همین حساب است بیان هفتدهم اسماء عربی و مصادر عربی که در آخر
 الف یا همزه بعد الف باشد یا او و ما قبل مضموم و همزه بعد ان هر گاه مضامف میگردید یا

تعمیر وغیرہ پر خواہر پوست برویا نوشتہ خواہر شریحاً پنجہ شیدائے ذکوہ کے ہر دو بیاسے
مجمول درجین آستمانی و خوشخولی ہر دو بیاسے معروف و علی ہذا القیاس در اردو چنانچہ
آئی براسے واحد مونث بیاسے معروف آئے ہر اسے جمع مذکر بیاسے مجموعی یا پر
واحد غایبہ امروا این اسمائست افعال است و مجہولین سو بے بیاسے معروف و مجہول
ہر دو و الفائی کہ اسے تختانی در آخرش باشد و بیاسے دیگر ہر دو ہر دو کہ اسے چند
و لے و بیسے ہر دو بیاسے مجموعی و فائین و باقیین و صائین یعنی آذینے بدینے
برگردندگان و علیین پس درین ہمہ صورتاد و یا کہ کتبست باید تکرار و یکے ہم از کتابت
کم نباید کرد در فارسی و در اردو بہت فارسی زیرا کہ انداختن یک تختانی از کتابت
در فارسی و اردو مرسوم نیست و در عبارت عربی ہم دستور نیست ہر جا کہ باشد و جمع سالم
مثل نمین و ولین و فائین و باقیین و امثالہما مثل علیین کہ یا دون اصل و اسے جمع دارد
و در اٹاسے این ہر سہ زبان حذف یک تختانی صحیح و جبے ندارد و الا در کلام مجید رسم الخط
برایہ از آیات مطابق مصحف امام متفق علیہ علمائست پس تطبیق کتابت یعنی حذف
یک تختانی اعداد و باید تکرار و اگر مورخے در دیگر عبارت عربی سواسے قرآن بر رسم الخط قرآنی
لفظ نمین و امثال ان را بہ مناسبت سنین و مطابق ان یک تختانی بشمار از مجہوری
خالی نیست و اسے ہانت کہ حکم اکثر دارد و فقیر این قاعدہ بغور و تعمق نگارش در آرد و بعدہ
از مولانا محمد عبدالشکور صاحب کاکوروی لکھنوی استفسار کرو جو اب استفنا حرف
سجرت ہمان یافت کہ خود نوشتہ بود لاجرم نوشتہ خود را سنا سنا داشت و جناب مولانا
بحوالہ نوادر الاصول و القان جواب دادہ اند و اسد علم بالصواب و در کتابت ہر اسے قدام ہم ہم
حساب یعنی ہر دو تختانی موجود است و در علیین گذشت از شاعری در وفات
شایبازمت علیین
سہ شصت و شصت و ہفت
بیاز (۱) مانر و ہم کلر است یعنی ہر الفی بعد حرف کہ افت بیشتر از کتابت می نماند

چو دوش فیض صحبت شیخ کامل محسن فانی غنی سده حلقه اصحاب و در کتب دانی شاه
 آتی چون کرد بزم شیخ را گردید تاریخش که آگای سکه دار بقا اثره از فانی شاه
 سینه بیکه وار و هفتاد و سه هجری و شاعری در تاریخ نه فیض روم گفته ع
 مکتب سوسه که آملاب عرفات

سینه نموده و جمل پس مورخ هر دو املا مجاز است خاتمه تحقیق املا براسه هر یک
 مندرست با مخصوص براسه مورخ تا اعداد صحیح باشد و بعضی از قائلان چنان
 تا که فوقانی را در جمله مصادر و اسما گرد و شکسته نوشتن تجویز کرده اند در عبارت خبری
 باشد یا فارسی یا اردو این امر خلاف متقدمین و متاخرین است آخر درین هر دو وقت
 قائلان بودند و چنین کردند و در مصورت صد تا تاریخ مورخین عمده درست نخواهد ماند پس
 نزد فقیر همان مسلم است که متقدمین و متاخرین یا ملادر آورده اند تحقیق ایشان و ابتداء
 ایشان پس است و این سطور بانیچه در حافظه و ذهن داشتیم نگاشتم و نسخ کتابی از
 کتب قواعد یا کلام اساتذہ یا خود نگارم ورنه مثال هر لفظ جدا جدا می نوشتیم و در صورت جمله
 از مثال چاره نیست از باب نیز اگر درست یا بنده عا که مغفرت یا آرزو در نه بعیب پنا
 معذور و آرزو پس زین مختصر باین سینه آرم و قطعات تاریخ بر من نگارم و پسند
 نگارم که بتعمیه و تخریج تاریخ گویم الا در بعضین یا در صنعتی دیگر که از تاریخ بے تعمیه و تخریج نوشته
 بود و هر که بشنود پسید و تاریخ خود معنی یا در او جوین است که مصرع تاریخ دو معنی داشته
 باشد چنان که اگر اعداد برینا زنده معنی دیگرش بجای خود بود و قطعات تاریخ همه به ترتیب
 سنین نوشته ام یعنی تواریخ اعداد کم مقدم است و تواریخ اعداد بسیار موخر و الصلوة و
 علی سیدنا محمد و آله و اصحابه اجمعین

تختانی مبان او و مضامین الیه بجای سہزہ می نگارند چنانچہ نام سے کعبہ یا ابتدا سے
اسلام و نو نوس کے لایا یا وضو ہی درست و علیٰ ہذا القیاس و اگر یہ سہتہ سہتہ نویسند
سہزہ نگار سہتہ کسر و بند و عدد و سہزہ بگیرند و مثال سہزہ بالف و او و ہر دو از گفتار سہتہ
بالا گذشتہ اور مصرع عالی باشباعت وین ہر دو املا مرسوم است الیای سے تختانی
بیشتر نگار سہتہ میشود پس غالباً بضرورت تاریخ مختص نبود سہزہ بکتابت مخصوص
تیسرے حسین مروی در قصیدہ تاریخی کہ دو بیتش بالا گذشت لفظ لورا سہزہ نگار سہتہ
تا اندازہ مزید نگر دو در بیتے دیگر مبان قاعدہ مرسومہ یا سے تختانی آورده و شمرده سے
پادشاہ سہتہ کس فیلوے نفس آورده ام ہدیہ از کان گرامی باز جوے و گوشن و
از ہر دو مصرع مبان سینین جلوس و ولادت برمی آید و اسماء فارسی کہ در آخر الف یا
و اورہ است سہتہ باشد یا سہزہ پوند سے نذرند پس اگر مضامین شوند بجز تختانی سہزہ در مبان
نگار سہتہ مرسوم نیست چنانچہ چاہے او دیا سے او یار دے نیکوے او و موسے
گیسوے او الا شاعری در تاریخ سہتہ نیکوے او و چاہے دشش لفظ سوے را کہ بمعنی
جانب فارسیست سہزہ آورده تا عدد تختانی نیز آید در مفتاح التواریخ آورده ع

رفت بسور فلک باندر شیخ دوم

و اندر علی کہ قیاس کسیت نزد فقیر با شنادنی از زودہ اگر از شاعری سلم باشد مختص است
و بعضے ازین اسما کہ در آخر شان و او باشد با ضافت و وزن و تقطیع شعر چنان واقع
میشود کہ اگر خوانند قاعدہ مرسومہ نگارند و یا سے تختانی در میان نگارند و اگر نخواہند
نویسند و او را کسر و بند چنانچہ درین مصرع ع

دو شش از مسجد سو میجانہ آمد سپر ما

و مثال نگار سہتہ تختیہ نیست مرزا محمد باہر مستبان مرزا جعفر معتمدی و در تاریخ عنی کشمیری
کہ شاعر معروفست گفتہ قطعہ

(۳) برائے مسجد بہ شمار ہشتصد و ہشتاد و دو ہجری بفرمائیں جناب صلی علی شاہ ^{رحمۃ اللہ علیہ}

آمدہ سلطان ہوئی کروا میں مسجد بنا
مصرع تاج گفتم حسب پاک عریز
رحمۃ اللہ علیہ آں پادشاہ و جہان بارگاہ
بامہ و وزیر باد و الامجد فیروز شاہ

۸۸۲

(۵) برائے وفات بہ شمار ہشتصد و چلچل ہجری

| | |
|--------------------------|------------------------------|
| آنکہ او بود بہت جام است | عاشق پاکباز شاہ صفی |
| صلح با کماں نقش نیست | آنکہ مانند او زہد صلاح |
| بود ہر دم ز جام مینامست | آنکہ پاکین عشق و حالت سعد |
| از دو عالم بداشت گیر دست | عاریتے کز کمال استغنا |
| تا کہ از بند انتقال برست | پغنائے وجود باقی شد |
| نیست دانست ہر صحرایہ دست | ہست را کہ ترک ز نیست شمرد |
| رخت چون از سرے فانی بست | تا گمانے با تمثال قضا |
| ہمہ عالم با تمشش نیست | شور ز سر یاد از جہان برخواست |
| آتش عمر ز سینہ ہر بیت | اشک حسرت ز چشم ہر چکبند |
| بہر تاج سال فکریت بست | لے ولایت خروز رحلت او |
| با علی شاہ او یابوست | گفت تا کہ سر دوش در گوشش |

۹۲۵

ایضاً

(۶)

| | |
|--------------------------|-----------------------|
| آنکہ بحق داشت ہما نہاک | شاہ صفی محرم سر خفی |
| شاہ صفی شاہ حق بود و پاک | سال وصالش بشنواز عزیز |

۹۲۵

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

(۱) برائے استخلاف بشارت مقصد و پنجاہ ہجری بفرمایش جناب صی علی شاہ سندریلی

خلیفہ گشت و حضرت چراغ دہلی یافت خلافت نبوی سیدی علاؤ الدین
عزیز مصر عروج گفتم از ایسا کلاہ یافت وے از وے بیک آئین

(۲) برائے وفات بشارت مقصد نو دودو ہجری بفرمایش جناب صی علی شاہ سندریلی

از واقعات این سلسلے پنچ روزہ الحذر ہیما ت درویش گزین مخدوم دین ناگاہ
تاریخ او گفتم ابن مہم عزیز از آسمان سید علاؤ الدین او صد واصل شد

(۳) برائے مقبرہ بشارت مقصد و نہ ہفتاد و نہ ہجری بفرمایش جناب صی علی شاہ سندریلی

ز ہے فیروز شاہ و اعتماد او بدرویش نشانے میدہن از اخلاص و این روز نگین

رقم کردم عزیز این مصرع تاریخ از ایما
بنامش گنبد بس محکم سید علاؤ الدین

(۱۱) در وفات پسر پادشاه چودھری حضرت علیؑ و پسر پادشاه چودھری حضرت علیؑ

در دنیا چودھری عظیم علیؑ فوت
عزیزا مہربان باش ز شہدہ

روان شد بستم و کج نامگان
بازار روم شد بہشت آگاہ

۱۲۶۵

(۱۲) ایضاً

شہزادہ دنیا چودھری عظیم علیؑ
بود فیاتس و رئیس و نامور
گفت تاریخ وفات او عزیز
روز شد از ماتمش جوان شب سیاہ

فخیر آبا با کمال من و جہاہ
بستم از و کج بودہ آہ آہ

۱۲۶۵

(۱۳) ایضاً

چو عظیم علیؑ فوت بہت ز جہان
از و ماندہ نصرت علیؑ یادگار
مہربانی پاک کرد بر مرقدش
بایکے او گفت سالش عزیز

سخنی و جوان سالع و نامجو
رئیس بہنر مندو پاکیزہ تو
کہ از دو بیفزاید کشش آبرو
ز حق رحمتے در رسیدہ باد

۱۲۶۵

(۱۴) ایضاً بشمار کینزار و ہشتاد و نہ عیسوی

دنیای چودھری عظیم علیؑ فوت
رہیے بود اسے در سخاوت
زہے نصرتے پور گرامیش
عزیزا مصحح بر جہتہ گفتہم

گلستان ارم را کرد آباد
ہمت داد بہزل وجود میداد
بنارنج مسیحی میانش افتاد
اہم زمیندہ با عظمت علیؑ باد

۱۸۵۹

(۶) در وفات مولانا محمد عبدالعزیز فرنگی صاحب جانا مولانا محمد عیوب رزاق شیش سال یکزار و

یکصد و شصت و پنج

گشت خالی از فیوض علم گیتی آوده

گفت تاریخ وفات او ولایت ثانی

(۸)

در وفات مولانا عبدالرحمن باریشاد جانا مولانا محمد عبدالعزیز رزاق فرنگی محلی بشمار سال

یک هزار و یکصد و شصت و هفت

چون ولی بزرگ عبدالحق

روز آدینه شمس روز پنجشنبه

هفت غیب با ولایت گفت

(۹)

در وفات میر غلام علی آزاد بلگرامی بابای عزیز می بشمار سال یک هزار و چوبصد و هجری

نخنی که سبزه اش بود خاک بلگرام

آمد عزیز از آسمان تاریخ او در گوش من

(۱۰)

در وفات مولانا انوار الحق باریشاد جانا مولانا محمد عبدالعزیز رزاق فرنگی محلی بشمار سال یک هزار و

دو صد و سی و شش

چو انوار حق شد ز دنیا سالی

ز شعبان بیست و ششم روز هفتم

ولایت هم کرد تاریخ جزو شن